

چگونه  
ایزده ها را  
ضرب را برزدم

سرشناسه: کلیون، آستین Kleon, Austin  
عنوان و نام پدیدآور: چگونه ایده‌های خوب را بدزدیم؟ آستین کلیون / ترجمه حامد حبیبی  
مشخصات نشر: تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه ۱۳۹۷  
مشخصات ظاهری: ۱۵۶ ص  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۵۳-۳۷۱-۵  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
یادداشت: عنوان اصلی: Steal like artist: 10 things nobody told you about  
being creative, 2012  
عنوان دیگر: هنرمندانه بقایید: ۱۰ چیزی که هیچ‌کس درباره‌ی خلاق بودن به شما نخواهد گفت.  
عنوان دیگر: مثل یک هنرمند دزدی کنید.  
موضوع: خلاقیت  
رده‌بندی کنگره: Bf ۴۰۸/ک ۷۷-ه ۹ ۱۳۹۷  
رده‌بندی دیویی: ۱۵۳/۵۳  
شماره کتابشناسی ملی: ۵۱۹۱۶۹۲



## ■ چگونه ایده‌های خوب را بدزدیم

|                       |   |
|-----------------------|---|
| آستین کلیون           | ترجمه: حامد حبیبی                       |
| آماده‌سازی و تولید:   | بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه            |
| طراح جلد: پرویز بیانی | طراح گرافیک صفحات داخل: مینا معصومی     |
| چاپ و صحافی: احمدی    | نوبت و شمارگان: چاپ اول ۱۳۹۸، ۱۱۰۰ نسخه |

همه حقوق چاپ و نشر برای بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه محفوظ است.  
هرگونه اقتباس از این اثر، منوط به دریافت اجازه کتبی از ناشر است.

### بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

دفتر مرکزی: تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴.

طبقه سوم، تلفن، ۶۶۴۷۷۴۰۵

[www.parsehbook.com](http://www.parsehbook.com) / [info@parsehbook.com](mailto:info@parsehbook.com)

@ketabehparseh



فروشگاه: تهران، خیابان ولیعصر، نرسیده به خیابان مطهری، پلاک ۱۹۴۱

تلفن: ۸۸۹۱۸۹۴

① مثل ی - هنرمند بزرگ ----- ۱۰

② برای شروع لازم نیست  
بفرماید کس هر سید ----- ۳۲

③ کتابها را بنویسد که در میان  
من خواهر خوانده ----- ۵۰

④ از رست هایان  
استفاده کنید ----- ۵۸

⑤ کارهای جانبی و سرگرمی  
را فراهم می کند ----- ۷۰

⑥ یک راز: در حد توانان اثری \_\_\_\_\_ ۸۲

در خشان بیافرینید و در گران راهم سپهر کنید

⑦ جغرافیا کیلوسی چند؟ \_\_\_\_\_ ۹۴

⑧ درست رفتار کن،

دینا قریب ای بیش نیت \_\_\_\_\_ ۱۰۸

⑨ خاص توانید چهار هلال شوید

(این تنها راه انجام کار خداوند است) \_\_\_\_\_ ۱۲۴

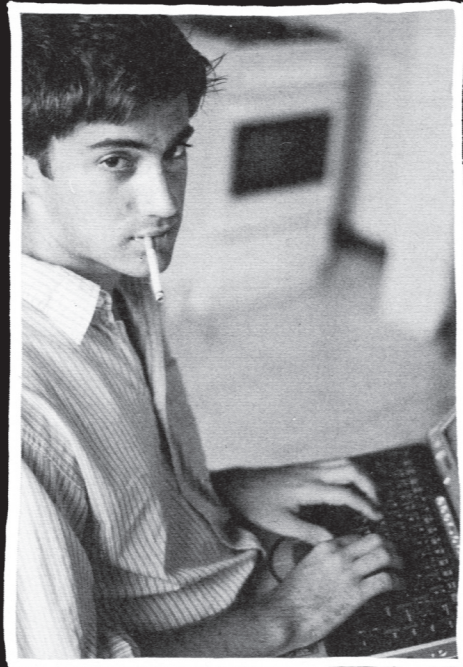
⑩ خلاقیت یعنی زدودن اضافات \_\_\_\_\_ ۱۴۲

# هنر یعنی دزدی

- پابلو پیکاسو

شاعر تازه‌کار تقلید می‌کند،  
شاعر باتجربه می‌دزدد،  
شاعر بد روی مال دزدی ماله می‌کشد،  
شاعر خوب آن را تبدیل به چیزی بهتر، یا  
دست‌کم، متفاوت می‌کند.  
شاعر خوب مال دزدی را به بخشی از احساس  
خودش پیوند می‌زند که یگانه باشد و کاملاً با  
جایی که از آن کش رفته شده، فرق کند.

- تی. اس. الیوت



من در نوزده سالگی، زمانی که شاید  
نصیحت به دردم می خورد...



# تمام نصایح خورزندگی نامه اند

یکی از نظریه‌های من در زندگی این است که وقتی کسی شما را نصیحت می‌کند، درحقیقت دارد با خودِ دیروزش صحبت می‌کند. این کتاب گفتگوی من با نسخهٔ به‌روزنشدهٔ خودم است. در ده سالی که به کار هنر مشغولم، چیزهای زیادی در مورد کار هنری و کار خلاقه دستگیرم شده، ولی وقتی خواستم این مطالب را با دیگران در میان بگذارم فهمیدم این‌ها فقط به درد عاشقان هنر نمی‌خورد بلکه برای هر بی‌هنری هم می‌تواند مفید باشد.

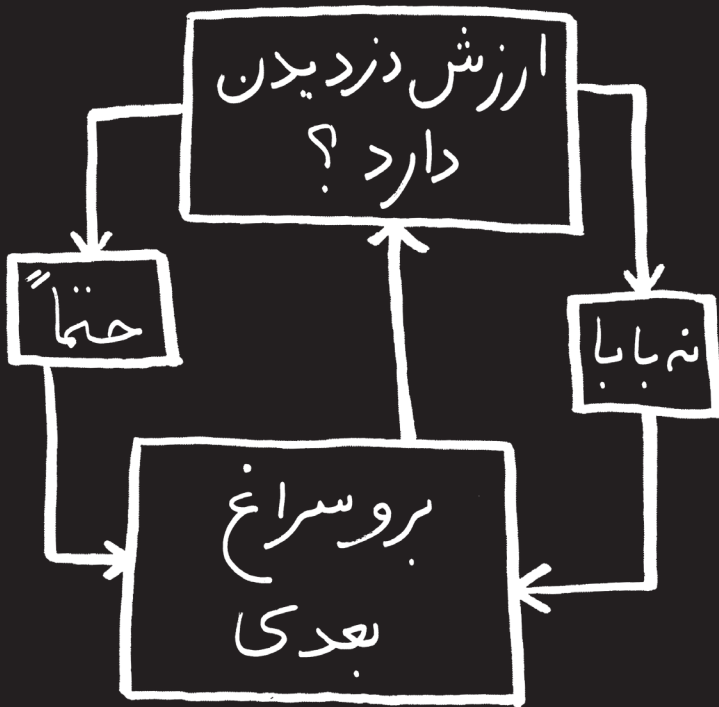
این مطالب می‌تواند به درد کسانی بخورد که می‌خواهند قطره‌ای خلاقیت در زندگی و کارشان بچکانند و کیست که نخواهد.

خلاصه کلام: این کتاب به دردتان خواهد خورد، هر کس و هر کاره‌ای که باشید. پس شروع کنید.

۱۰ منزل کے

فکر کند

بیزاری



# چطور مثل یک هنرمند به دنیا نگاه کنید

چپ و راست از هنرمند می پرسند:

«ایده‌ها را از کجا می آری؟»

هنرمند هم بی شیله پيله پاسخ می دهد:

«می دزدمشون!»

شما مثل یک هنرمند چطور باید به دنیا نگاه کنید؟  
اول ببینید آیا چیزی که سر راهتان قرار گرفته، ارزش دزدیدن دارد یا نه،  
بعد بروید سراغ چیز بعدی. همین.

در مورد هر چیزی همین کار را بکنید.  
اگر این‌جوری به دنیا نگاه کنید، دیگر لازم نیست نگران این باشید که چی خوب است و چی بد؛ و دنیا به دو دسته دیگر تقسیم می‌شود: چیزهایی که ارزش دزدیدن دارند و چیزهایی که ندارند.

هر چیزی را می‌توان کش رفت (باور کنید). اگر امروز چیزی را که ارزش دزدیدن داشته باشد پیدا نکردید اصلاً مأیوس نشوید، فردا، ماه بعد یا سال بعد، شانس در خانه شما را خواهد زد.

تنها هنری که آموختم این بود که

چه چیز را از کجا بدزدم.

- دیوید بووی

# پنجاه سال وجود ندارد

به قول نویسنده‌ای به نام جوناتان لثم: وقتی مردم به چیزی می‌گویند اریجینال، در نود درصد موارد، به این دلیل است که اصل کاری را ندیده‌اند. یک هنرمند درست و حسابی می‌داند که چیزی از «هیچ» حاصل نمی‌شود. بسیاری از کارهای خلاقه بر ساخته‌های پیشین بنا شده‌اند. در واقع هیچ چیز کاملاً اریجینالی وجود ندارد.

در کتاب مقدس آمده: «چیز جدیدی زیر نور این خورشید وجود ندارد.»  
(کتاب جامعه ۱:۹)

این نظریه، بسیاری از افراد را مأیوس می‌کند اما برای من حقیقت است و مایهٔ امیدواری. به قول آندره ژید: «تمام چیزهایی که لازم است گفته شوند گفته شده‌اند، ولی چون کسی گوش نکرده باید هر چیزی را دوباره گفت.»

اگر از بار سنگین تمام و کمال اریجینال بودن خلاص شویم، آن وقت از تلاش برای ساختن چیزها از «هیچ» دست برمی‌داریم و آن موقع است که می‌توانیم شاهد تأثیرپذیری از دیگران را به آغوش بکشیم، به‌جای اینکه با دیدن آن فلنگ را ببندیم.

**اریجینال بودن چیست؟**

**سرقت ادبی لو نرفته.**

- ویلیام رالف اینگ، نویسنده



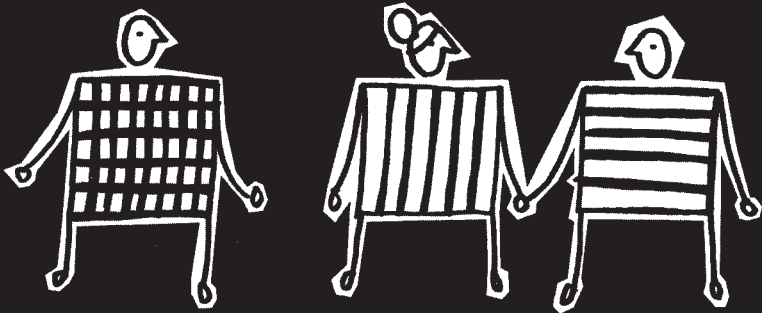
# عبره نامه انسابی

هر ایده جدید، معجون یا ملغمه‌ای از دو یا چند ایده قدیمی است.  
بیایید برویم سراغ یک سرکاری قدیمی که در مدرسه هنر با آن  
روبرو می‌شوید:  
روی یک تکه کاغذ دو خط موازی بکشید:



حالا چند خط آنجا می‌بینید؟  
دو خط خودتان کشیده‌اید، اما یک خط نامرئی هم بین آن دو تا  
ایجاد شده.  
پس نتیجه می‌گیریم:  $1+1=3$

تو = ماہان + با



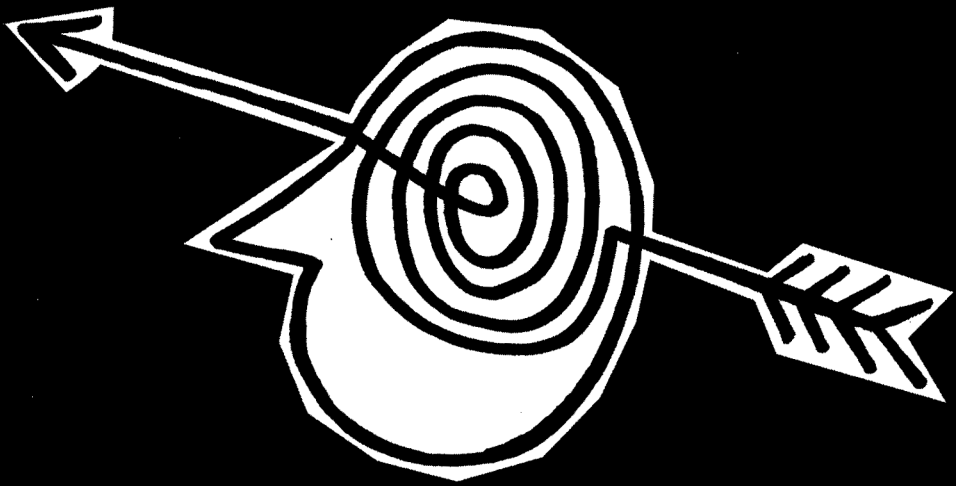
۴ نیک

نمونه خوب دیگر در این زمینه، بحث ژنتیک است. شما نتیجه یک مادر و یک پدر هستید. از هر کدام آن‌ها چیزهایی به شما منتقل شده، ولی مجموع آن خصلت‌ها در شما بیشتر از سهم هر کدام از آن‌هاست. شما ترکیبی از پدر و مادر و همه جد و آبا تان هستید. مانند شجره‌نامه خانوادگی، شما یک شجره‌نامه انتخابی هم دارید، با این فرق که شما خاندان خود را انتخاب نکرده‌اید اما آموزگاران یا دوستان خود را انتخاب می‌کنید؛ این شما می‌کنید که انتخاب می‌کنید چه جور موسیقی‌ای گوش کنید، چه کتابی بخوانید یا چه فیلمی را تماشا کنید.

در حقیقت، شما معجونی از انتخاب‌هایتان هستید؛ انتخاب چیزهایی که آن‌ها را به زندگی خود راه می‌دهید. در نهایت اینکه، شما حاصل جمع اثرپذیری‌تان از انتخاب‌هایتان هستید. به قول گوته: «ما را آن چیزهایی می‌آریند و شکل می‌دهند که دوستشان داریم.»

ما کودکان بی‌پدري بوديم... پس پدرانمان  
را در موسيقي يافتيم، در خيابان‌ها، در  
تاريخ. ما نياكاني براي خود برگزيديم و آن‌ها  
الهام‌بخش جهاني بودند که داشتيم براي  
خودمان می‌ساختيم.

- جی زی، خواننده رپ



# گندم از گندم بروید جو ز جو

هنرمند گلچین می‌کند نه اینکه فقط انبار کند. توجه کنید که بین این دو تفاوت زیادی است؛ یک انبارکننده همین جور الابختکی هر چیزی را جمع می‌کند ولی هنرمند چیزها را انتخاب می‌کند. هنرمندها فقط چیزهایی را جمع می‌کنند که دوست دارند.

یک نظریه اقتصادی می‌گوید، اگر شما درآمد پنج رفیق صمیمی‌تان را با هم جمع کنید و میانگین بگیرید، پاسخ، بسیار نزدیک به درآمد خود شما خواهد بود.

به گمان من، چنین چیزی در مورد داشته‌های خلاقیت ما هم صدق می‌کند. شما فقط می‌توانید به اندازه چیزهایی که دور و اطرافتان جمع کرده‌اید خوب باشید. مادرم همیشه به من می‌گفت: «گندم از گندم بروید، جو ز جو.»

آن موقع‌ها آن قدر این جمله را می‌گفت که کم مانده بود خل شوم. اما این روزها تازه دارم منظور مادرم را می‌فهمم.

کار شما گلچین کردن ایده‌های به‌دردبخور است. هرچه بیشتر ایده‌های درست و حسابی جمع کنید، امکان انتخاب بیشتری خواهید داشت.

بدزدید از هر جایی که سوخت و الهام‌های تخیل شما را افزون می‌کند. ببلعید فیلم‌های قدیمی را، فیلم‌های روز را، موسیقی را، کتاب‌ها را، تابلوهای نقاشی را، عکس‌ها را، شعرها را، خواب‌ها را، گفتگوهای را که اتفاقی می‌شنوید، معماری را، پل‌ها را، تابلوهای خیابان را، درخت‌ها را، ابرها را، اشکال آب را، بازی نور و سایه‌ها را. بدزدید آنچه را با روح شما در ارتباط است. اگر این کار را بکنید، اثر شما (و دزدی شما) اصیل خواهد بود.

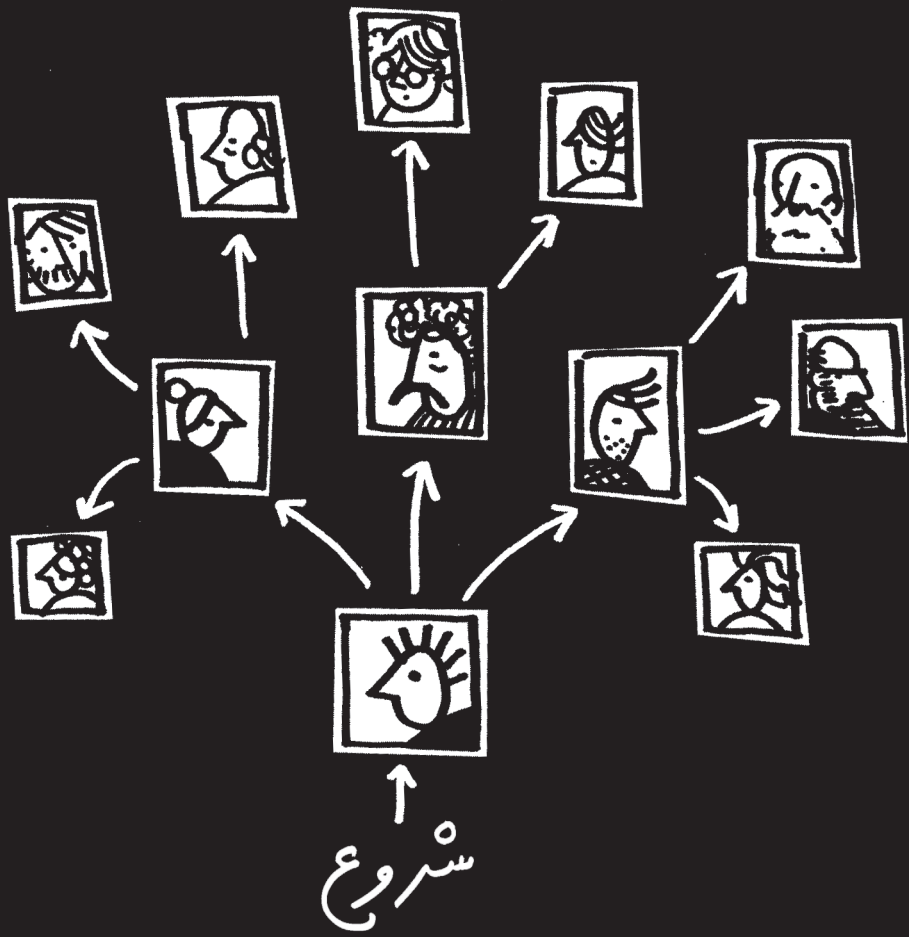
- جیم جارموش

# عبره نامهٔ نوانو ادگستان را بسازید

مارسل دوشان می‌گوید: «من به هنر باور ندارم. باور من هنرمندها هستند.»

در حقیقت، این بهترین روش مطالعه است چون اگر بخواهید کل تاریخ هنر را یکجا بلعید، توی گلویتان گیر می‌کند.

به جای بلعیدن کل تاریخ، یک فقره اهل فکر را که دوست دارید، آرام آرام بجوید؛ حالا می‌خواهد نویسنده باشد یا نقاش یا فعال اجتماعی یا اصلاً مدل نقاشی. هر چیزی را هم که برای شناختن آن متفکر لازم است بخوانید. سپس، سه نفر را که آن شخص قبول دارد پیدا کنید و در مورد آن‌ها هم هر چه می‌توانید بخوانید. تا جایی که می‌توانید در این کار پیش بروید و همین‌طور برای درختان شاخه‌های بیشتری پیدا کنید. وقتی درخت را ساختید، زمان ساختن شاخهٔ خودتان فرا می‌رسد.

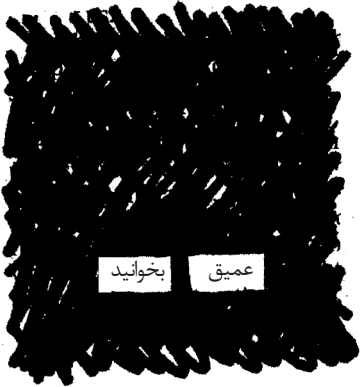




اینکه خود را بخشی از دودمانی خلاق ببینید، به شما کمک می‌کند که در هنگام کار خلاقه، کمتر احساس تنهایی کنید. من تصویر هنرمندان موردعلاقه‌ام را به دیوار آپارتمانم زده‌ام. آن‌ها بیشتر شبیه اشباحی دوست‌داشتنی هستند، و اگر نخندید، باید بگویم که تا حدی حس می‌کنم آن‌ها هستند که مرا پشت میزم هل می‌دهند.

نکته مهم در شاگردی استادان در گذشته این است که آن‌ها نمی‌توانند شما را در امتحانات رد کنند و شما می‌توانید بدون ترس از امتحان، هرچه را می‌خواهید از آن‌ها یاد بگیرید. آن‌ها طرح درسشان را در آثارشان به یادگار گذاشته‌اند.

یک  
 در  
 دهنن را باز نگه دارید  
 می  
 را  
 می  
 در  
 در



عمیق بخوانید



به کندوکاو ادامه دهید



گوگل

# مدرسه نبود باشید

مدرسه یک چیز است، آموختن چیز دیگر. این دو با هم سنخیتی ندارند. شما چه در مدرسه باشید و چه نباشید، شغلتان آموختن است. باید نسبت به دنیایی که در آن زندگی می‌کنید کنجکاو باشید، به هر چیزی دقیق شوید، اصل و ریشه هر چیز را دنبال کنید و عمیق‌تر از هر کس دیگر باشید؛ این تنها راهی است که باعث پیش رفتن شما می‌شود. هر چیزی را بگو کنید. دقت کنید، می‌گوییم هر چیز. رویاهایتان را بگو کنید، مشکلاتتان را. تا آن‌ها را نگو کنید، اید از کسی

نرسید. یا برای پرسش‌هایتان پاسخی می‌یابید یا به پرسشی بهتر دست پیدا می‌کنید.

چه به مدرسه بروم و چه نروم،  
همیشه دانش آموزم.

- آرزوی ای، خواننده رب و بازیگر

همیشه در حال خواندن باشید. به کتابخانه بروید. خیلی رویایی است بودن در جایی که پیرامون آدم را کتاب پر کرده باشد. در خرمن کتاب‌ها گم شوید. کتاب‌های کتاب‌شناسی را تورق کنید. این جور کتاب‌ها شما را به سمت کتاب‌هایی که باید بخوانید هدایت می‌کنند. کتاب جمع کنید حتی اگر برنامه‌ای برای خواندنشان ندارید. هیچ‌چیز حیاتی‌تر از داشتن کتابخانه‌ای پر از کتاب‌های خوانده‌نشده نیست. مهم نیست که پژوهش نکرده‌اید، کاوش کنید.

# اموال زردی ! برای آینده زخمه کنند

هر جا می‌روید قلم و کاغذ همراه داشته باشید. عادت کنید که مدام آن‌ها را از جیب‌تان بیرون بکشید و افکار و مشاهدات‌تان را بنویسید. جمله‌ها و پاراگراف‌های موردعلاقه‌تان از کتاب‌ها را در این دفتر بنویسید. گفتگوهای جالب را در هوا بقیاید. وقتی در حال صحبت با تلفن هستید خرج‌گورباغه‌هایی در این دفتر بکشید.

فقط به اندازه‌ای از خانه دور شوید که مطمئنید کاغذی که همراهتان دارید کفافتان را می‌دهد. دیوید هاکنی، نقاش، داده بود جیب‌های کُتش را به اندازه‌ای دوخته بودند که کتابچهٔ طراحی‌هایش در آن‌ها جا شود. آرتور راسل، موسیقیدان، علاقه داشت پیراهن‌هایی بپوشد که دو جیب در جلو داشته باشند تا بتواند آن‌ها را از تکه‌های کاغذ نت پر کند.

کشویی برای گذاشتن کاغذهایتان داشته باشید. اسم این کشو خیلی هم بامسماست؛ کشویی برای گذاشتن چیزهایی که از این طرف و آن طرف کش رفته‌اید. این کشو می‌تواند کشویی واقعی در میزتان باشد یا پوشه‌ای در رایانه‌تان، یا دفترچه خاطراتی باشد تا چیزهایی را که می‌خواهید بفرستید و درون آن بچسبانید یا می‌تواند، خیلی ساده، آلبوم عکس‌هایی باشد که با دوربین تلفن همراهتان می‌گیرید.

ابتدا از خودتان بپرسید آیا چیز موردنظر (مطلب، عکس...) ارزش سرقت را دارد؟... بعد آن را به کشوی مخفی‌تان انتقال دهید. حالا هروقت چشمهٔ الهامتان خشک شد چه می‌کنید؟ می‌روید سراغ همین کشوی مخفی. روزنامه‌نگاران کهنه‌کار به این کشوی مخفی «بایگانی راکد» می‌گویند. من این نام را می‌پسندم. بایگانی راکد شما جایی است که در آنجا مُردگانی را نگه می‌دارید که قرار است روزی در کارتان به آن‌ها جان ببخشید.

ترجیح می‌دهم چیزهایی را که مال من  
نیستند بردارم تا اینکه بگذارم یک گوشه  
خاک بخورند.

- مارک تواین

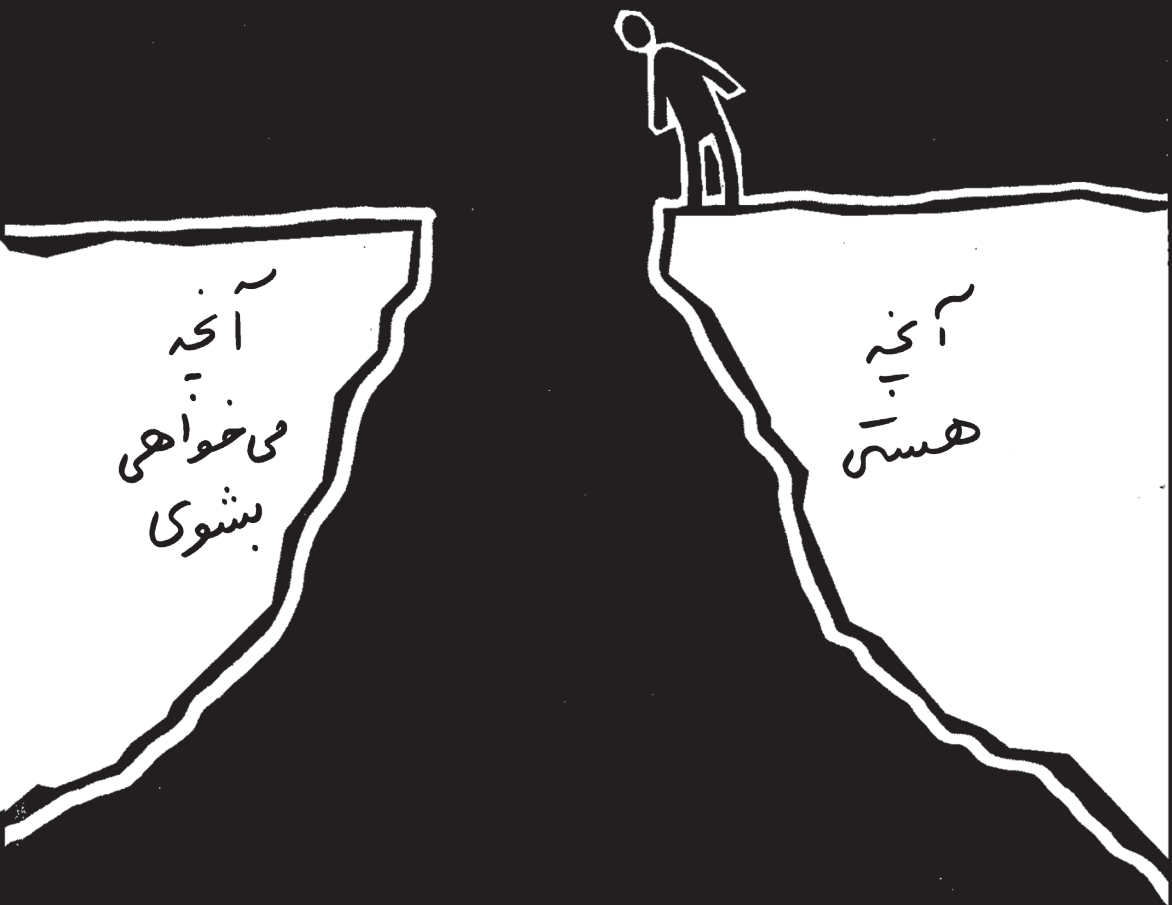
② برای شروع

بفهمیدگی



عزیزم شیب

مسیح



آینه  
می خواهی  
بشوی

آینه  
هستی

# خلق کن، تو درت را خواهی شناخت

اگر بنشینم بینم کی هستم و چی هستم، قبل از اینکه شروع به کار خلاقانه کنم، فقط نشسته‌ام و معطل تا خودم را بشناسم، به جای اینکه خلق کنم. تجربه به من نشان داده است، در روند خلق و انجام کار خلاقانه است که ما خود را می‌شناسیم.

**شما همین الان آماده‌اید. شروع به خلق کنید.**

ممکن است از شروع کردن بهراسید. طبیعی است. این مشکل در افراد تحصیل کرده به‌وفور دیده می‌شود؛ به آن سندرم ایمپاستر می‌گویند.

تعریف بالینی این سندرم: «نوعی مشکل روانی که در آن افراد نمی‌توانند دستاوردهایشان را باور کنند.» یعنی شما فکر می‌کنید دیگران را فریب می‌دهید، خودتان کاره‌ای نیستید و هیچ نظری در مورد کاری که انجام می‌دهید ندارید.

باور می‌کنید؟ همه همین‌طورند. از هر کسی که کار خلاقه می‌کند بپرسید، به شما حقیقت را خواهد گفت؛ آن‌ها واقعاً نمی‌دانند مواد اولیه کارشان از کجا می‌آید. آن‌ها فقط حضور دارند تا کار خلاقه‌شان را انجام دهند. آن‌ها فقط همیشه آماده کار هستند.

# بعل کنیدا تا زمانی که بخوانید خلق کنیدا

آیا تا به حال واژه «نمایش پردازی» به گوشتان خورده؟ این عبارت گیج کننده به نوعی همان است که ویلیام شکسپیر چهارصد سال پیش در نمایشنامه «هرطور میل شماست!» به آن اشاره کرده:

دنیا یک صحنه نمایش است

و مردان و زنان فقط بازیگران این نمایش اند

هرکس زمان ورود و خروجی دارد

و در زمان حضورش نقشی بازی می کند.

می‌توان گفتار شکسپیر را این‌طور هم تعبیر کرد: مدتی در نقش جاعل فرو بروید تا نقش خالق را به شما بدهند.

من عاشق این توصیه‌ام، می‌شود دو جور آن را خواند:

۱. به چیزی که نیستید تظاهر کنید تا همان بشوید... جعل کنید تا زمانی که موفق شوید، یعنی تا زمانی که مردم شما را آن‌طور که دلتان می‌خواهد ببینند.

۲. تظاهر کنید در حال خلق کردن هستید تا زمانی که واقعاً خلق کنید. من هر دو جور آن را می‌پسندم. شما باید به جامه‌کاری دربیایید که دلتان می‌خواهد، نه شغلی که دارید. باید به کاری پردازید که از اعماق وجود می‌خواهید انجامش بدهید.

پتی اسمیت کتابی دارد با نام «آن‌ها که فقط دو تا بچه‌اند». داستانش درباره‌ی دو جوان است که برای پیشرفت هنری به نیویورک نقل مکان می‌کنند. می‌دانید آن‌ها برای اینکه سری توی سرها دریاورند چه می‌کنند؟

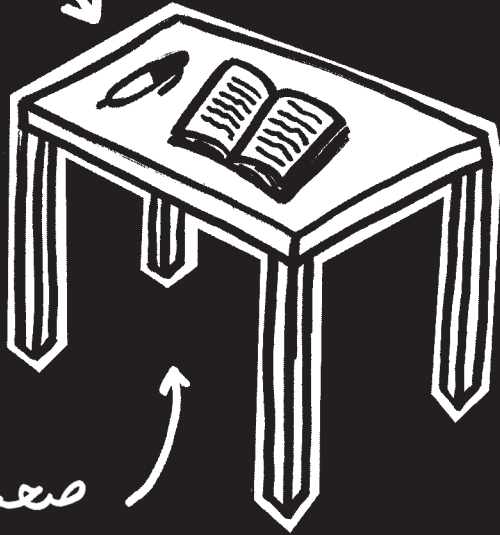
**همچون موجودی ساختگی  
دست به‌کار می‌شوید و واقعیت  
پیدا می‌کنید.**

- گلن ابراین، نویسنده

نمایشنامه



وسایل صحنه



صحنه نمایش



آن‌ها تظاهر می‌کنند که هنرمندند. در صحنهٔ موردعلاقهٔ من، که نام کتاب هم از آن گرفته شده، پتی اسمیت و دوستش رابرت میپل‌تروپ - که عکاسی بنام است - با سرووضع سرخ‌پوستان بوهم راهی پارک واشنگتن می‌شوند که محل پرسه زدن تعداد زیادی از شهروندان است. یک زوج گردشگر پیر نگاهشان به آن‌ها می‌افتد. زن به شوهرش می‌گوید: «اونجا رو! ازشون عکس بگیر. باید هنرمندهای مشهوری باشند.» اما پیرمرد نظر دیگری دارد: «بی‌خیال، زن! اون‌ها فقط دوتا بچه‌اند.»

نکته اینجاست: همهٔ دنیا صحنهٔ نمایش است. کار خلاقه نوعی نمایش است. صحنهٔ نمایش، استودیوی شما، میز کار یا دفتر کار شماست. لباس شخصیتی که قرار است بازی کنید، همان لباسی است که برای خودتان انتخاب می‌کنید؛ شلوارهای نقش‌دار، کت‌وشلوارهای رسمی یا کلاه مضحکی که برای بهتر فکر کردن بر سر می‌گذارید. وسایل صحنه هم مواد اولیهٔ کار خلاقهٔ شما، ابزار و مدیومی است که برای کار خلاقهٔ خود برگزیده‌اید. نمایشنامه یک ساعت قدیمی دیواری است که به شما می‌گوید چه وقت چه کاری انجام بدهید.

**پیش از آنکه خلق کنید، جعل کنید**



# کپی کردن را شروع کنید

کسی با سبک و صدای خاص خود به دنیا نمی‌آید. وقتی از شکم مادرمان بیرون می‌آییم، نمی‌دانیم کی هستیم و فقط با درآوردن ادای دیگران است که زندگی کردن را یاد می‌گیریم، با کپی کردن. منظور من در اینجا کپی کردن با هدف تمرین کردن است نه برای جعل

آثار- جعل اثر یعنی کار شخص دیگری را به نام خودتان جا بزیند. کپی کردن شبیه مهندسی معکوس است، مانند مکانیکی که قسمت‌های مختلف اتومبیلی را از هم جدا می‌کند تا بفهمد اتومبیل چطور کار می‌کند.

شروع به کپی کردن چیزهایی کنید که دوست دارید. کپی، کپی، کپی، کپی. در پایان کپی‌کاری، خودتان را پیدا می‌کنید.

- یوهیچی یاماموتو، طراح مُد



دستان بشر از پی کردن دو چیز  
هم شکل عاجر است

ما نوشتن را با کپی کردن حروف الفبا یاد می‌گیریم. موسیقیدان‌ها با تمرین گام‌ها نواختن را می‌آموزند. نقاش‌های آماتور شاهکارهای بزرگ جهان را دوباره می‌کشند تا چم و خم کار دستشان بیاید.

به یاد داشته باشید: حتی گروه بیتلز هم در ابتدا آهنگ‌های دیگران را بازخوانی می‌کردند. **پل مک‌کارتنی** در جایی گفته: «من از بادی هولی، لیتل ریچاردز، جری لی لویس و الویس تقلید می‌کردم. همه ما این کار را می‌کردیم.» مک‌کارتنی و زوج هنری‌اش جان لنون، از برترین ترانه‌سازهای تاریخ بودند اما همان‌طور که مک‌کارتنی به یاد می‌آورد، فقط زمانی شروع به نوشتن ترانه‌های خودشان کردند که «این تنها راهی بود که دیگر گروه‌ها نتوانند از تنظیمات ما استفاده کنند.» به قول **سالوادور دالی**، کسانی که نمی‌خواهند در هیچ زمینه‌ای تقلید کنند، هیچ چیزی هم تولید نخواهند کرد.

ابتدا باید بدانید از روی کارهای چه کسی می‌خواهید کپی کنید. سپس، باید بدانید چه چیزی را می‌خواهید کپی کنید.

فهمیدن اینکه از روی دست چه کسی باید کپی کنید آسان است. شما از روی قهرمان‌هایتان کپی می‌کنید؛ کسانی که دوستشان دارید، آن‌هایی که الهام‌بخش شما هستند، افرادی که می‌خواهید شبیه آن‌ها شوید.

به قول **نیک لووی**، ترانه‌سرا: «با دوباره‌نویسی آثار قهرمانتان شروع کنید.» اما فقط از یکی از قهرمان‌هایتان ندزدید، از همه‌الگوهایتان سرقت کنید. **ویلسون میزنر**، نمایشنامه‌نویس، در جایی گفته است: «اگر شما از روی یک نویسنده کپی کنید کارتان سرقت ادبی است ولی اگر از روی تعداد زیادی از نویسندگان کپی کنید کارتان تحقیق است.» یک‌بار شنیدم که **گری پانتر**، کاریکاتوریست، گفت: «اگر کارتان تحت تأثیر یک نفر باشد، همه خواهند گفت که شما یکی عین فلانی هستید، اما اگر از روی دست صدها نفر کارتان را انجام داده باشید همه می‌گویند اریچینال هستید.»

اما پیدا کردن آنچه باید کپی کنید، مهارت بیشتری می‌خواهد. فقط یادتان باشد که سبک را ندزدید، تفکر پشت سبک را سرقت کنید. شما نمی‌خواهید نگاهتان مثل الگوهایتان باشد، شما می‌خواهید مثل آن‌ها ببینید. دلیل کپی‌کاری از روی قهرمان‌هایتان و سبکشان این است که می‌خواهید نگاهی اجمالی به افکار آن‌ها بیندازید. کاری که شما باید انجام بدهید این است؛ طرز نگاه آن‌ها به دنیا را برای خودتان درونی کنید. اگر فقط به تقلید سطحی از کار افراد بپردازید بدون آنکه بدانید آن کارها از کجا آمده‌اند، اثر شما فقط یک کار بدلی بی‌ارزش خواهد شد.

# تقلید سایه‌ها و نورها

ما خودمان از شما می‌خواهیم که از ما کس بروید و اول از ما بدزدید چون شما دزدی هم بلد نیستید. شما آنچه را ما بهتان می‌دهیم می‌گیرید و آن را با صدای خودتان بازگو می‌کنید و این‌گونه است که صدای خودتان را باز خواهید یافت و این‌گونه است که آغاز خواهید کرد؛ و آن‌گاه روزی کس دیگری از شما خواهد دزدید.

- فرانسیس فورد کاپولا

به نوعی، باید از طریق تقلید از الگوهایتان، به رقابت با آن‌ها پردازید. تقلید همان کپی‌کاری است. رقابت قدمی بالاتر از تقلید است، خیز به سمت چیزی که مال شماست.

به قول **کوبی براین**، ستارهٔ بسکتبال: «هیچ حرکتی حرکت جدیدی نیست.» کوبی پیش از آن گفته بود که تمام حرکاتش را در میدان از تماشای فیلم بازی قهرمان‌های ورزشی‌اش دزدیده. اما در ابتدا، وقتی مشغول کشرفتن این قبیل حرکات از بازیکن‌های مختلف بوده، فهمیده که نمی‌تواند به‌طور کامل آن‌ها را انجام بدهد چون بدنش با بدن آن‌ها تفاوت دارد. او باید آن حرکات را تغییر می‌داد تا آن‌ها را از آن خود کند.

**کنان ابراین**، کم‌دین و تهیه‌کنندهٔ برنامه‌های تلویزیونی، دربارهٔ اینکه کم‌دین چطور از الگوهایش پیشی می‌گیرد، می‌گوید: یک انحراف کوچک، و سرآخر رسیدن به سبک مخصوص به خود. جانی کارسون تلاش کرد جک بنی بشود اما در انتها جانی کارسون شد، دیوید لترمن زور زد بشود جانی کارسون اما آخرسر دیوید لترمن شد و کنان ابراین خودش را پاره کرد بشود دیوید لترمن ولی شد کنان ابراین. خودش در این باره می‌گوید: «ما برای رسیدن به ایده‌آل مدنظرمان شکست خوردیم و درنهایت همین شکست، ما را شکل داد و اینی شدیم که الان هستیم.» خدای را سپاس!

دزدی بد      دزدی خوب

افتقار

انترچار

مطالعه

سرسری خواندن

دزدی از خدلی نفر

دزدی از یک نفر

اعتبار

سرقت هفزی

تغییر اثر

تقلید صرف

باز تولد

جعل

من تمام حرکاتم را از بازیکنان بزرگ دزدیده‌ام. فقط تلاش کردم این کار را با سری افراشته انجام بدهم چون از مردانی که پیش از من پا به میدان گذاشته بودند، بسیار آموخته بودم. تمام این حرکات به نام مسابقه تمام می‌شود که بسیار بزرگ‌تراز من است.

- کوبی برایان



نقصی بشری در این میان وجود دارد و آن اینکه ما نمی‌توانیم به‌طور بی‌نقص کپی کنیم. عدم موفقیت ما در کپی کردن از الگوهایمان، در همان جایی روی می‌دهد که چیزهای متعلق به خودمان زندگی می‌کنند. و این‌گونه است که جهش می‌کنیم.

خب، پس، از الگوهایتان کپی کنید. آن انحراف کوچک را پیدا کنید. چه چیزی در آنجاست که شما را خاص می‌کند؟ همان را باید تقویت و درنهایت به کار خودتان تبدیل کنید.

در پایان، این نکته را از یاد نبرید که کپی‌کاری از بزرگان، به معنی ستایش آن‌ها نیست. تنها با تبدیل کار آن‌ها به کار خودتان است که آنان را حقیقتاً می‌ستایید. چیزی به دنیا بیفزایید که فقط از عهده شما برمی‌آید.

کتابساز (۳)

دستان میں خورا